



۲۰۱۵/۰۷/۲۵



نجیب داوری

دیکتاتور سرک ساز یا ابر مرد کشور ساز؟

بدنبال سقوط رژیم روشنگر و اصلاح طلب امانی و رژیم جهل و فساد حبیب الله کلکانی (بچه سقاؤ)؛ شهید محمد نادر خان قدرت را بدست گرفت. حقیقت اینست که شهید محمد نادر خان در عین حال که مرد میدان بود، شدیداً علاقمند پیشرفت، ترقی و تعالی کشورش نیز بود، ساختمان شفاخانه کمپلکس نادرشاه روغتون (علی آباد)، بالاحصار کابل و تعداد دیگر از تاسیسات عام المنفعه در مدت کوتاه پادشاهی چهار ساله همین پادشاه باکفایت بثمر رسید؛ اینکه نادر خان هنگام توزیع شهادتنامه های شاگردان ممتاز بشهادت رسید؛ خود- سوالیست درخور توجه؛ مرحوم محمظاهر شاه نیز میتوانست که راه پدرش یا هم راه شاه امان الله را تعقیب نماید تا مردم کشورش را از بدختی، فقر و بیسوادی نجات دهد. اما متأسفانه مرحوم ظاهر شاه از خصوصیات بارز پدرش در امر کشور گشایی و آبادانی کدام چیزی به ارث نبرده؛ بناءً اصلاحات و آبادانی کشور در زمان پادشاهی موصوف درست در هنگام صدارت شهید داوود خان بنا به تدبیر صدراعظم در یک مسیر حساب شده و پلان شده قرار گرفت. مرحوم محمد ظاهر شاه و شهید محمد داوود خان با هم پسران کاکا بودند. در هر دو حالت ما ملت بودیم و هستیم. بالاخره در هر صورت ملت قضاوت خود را میکند که چه کسی به ملت خدمت کرده و چه کسی هم باگذشت هر پگاه و بیگاه فقط خورد و خوابید؟

من نمیخواهم با درج جملات غیر واقعیهانه، ذهنیت سازی بیجا و حقایق تاریخ را تحریف کنم. روزنامه های دوران دموکراسی تاجدار و دوران جمهوریت در کتابخانه عامه کابل موجود است، بروید، روزنامه های مذکور را باز، مطالعه و هر دو را در راه خیر و صلاح ملت با هم مقایسه کنید.

درحالیکه بطورعموم صحفات روزنامه های دوران دموکراسی تاجدار از تظاهرات شاگردان معارف و محصلان پوهنتونها، استعفای صدراعظم ها و وزراء؛ زد و خورد و غیر حاضری وکلای شورا و بالاخره از مرگ و میر تعداد کثیری از هموطنان از اثر گرسنگی و خشکسالی در نقاط مرکز و شمال کشور حکایات بلند و بالایی داشتند. روزنامه های دوران جمهوریت بدون وقفه مملو بود از تهداب گذاری و افتتاح فابریکات و تاسیسات بنیادی وزیر بنیای درکشور. آنهاستیکه بخاطر سرنوینی دموکراسی تاجدار آه و افسوس راه اندازی میکنند؛ باید اینرا بدانند که تطبیق و یا هم اعطای دموکراسی به بستر و شرایط خاص خودش ضرورت دارد، در غیر آن دموکراسی به بیراهه کشانده شده، بجای تاثیر مثبت اثرات منفی را از خود بجا میگذارد؛ که گذاشت. زیرا احزاب تندرو چپی و راستی که بعداً کشور ما را به حمام خون تبدیل کردند، زاده دوران دموکراسی تاجدار بودند.

به ارتباط دیکتاتور سرک ساز، من یکی از خاطرات زنده خود را در اینجا نقل میکنم، تا با مطالعه آن دوستان دریابند که شهید داوود خان **دیکتاتور سرک ساز بود یا ابر مرد کشور ساز؟** هر چند در دوران صدارت دکتاتور سرک ساز بود که شرق - غرب - شمال و جنوب کشور با سرک های قیر و اسفالت شده به هم پیوست گردید، چیزی قبل از آن خواب و خیال پنداشته میشد.

شیوه کی محلی است، بس سر سبز و خرم- واقع در ده کیلو متری جنوب شهر کابل. بنا به گفته ریش سپیدان و شخصیت های خیره محل؛ آنچه از هزاران سال قبل سینه به سینه و دهان به دهان به همدیگر نقل و تا امروز شفاهاً به ما رسیده است؛ سر زمینی را که امروز شیوه کی خوانند، هزاران سال قبل شیوا- یا بزرگترین نیاشگاه پیروان دین هندوان در همین محل قرار داشت و پیروان دین مذکور از گوشه و کنا ر کشور جهت عبادت به همین محل می شتافتند. این مرسوم با وجود گذشت هزاران سال کماکان از طرف هموطنان هندو باور و سیکه- شهر کابل تا چند دهه قبل به گونه ای تعقیب میگردد.

چنانچه تا قبل از کودتای ثور در هنگام جشن باستانی ویساک هندو باوران و سیکه های ساکن شهر کابل جهت تجلیل عید ویساک و بر پای جشن و سرور به منطقه شیوه کی میشتافتند. درست به خاطر دارم که در آن ایام که هنوز از کلمات مبارزه، فیودال، طبقه کارگر، انقلاب، روس، اشغال و بعد هم جهاد، مجاهد، طالب و غیره و غیره خبری نبود؛ مردم و کشور در آرامی و امنیت کامل به سر میبردند، باشندگان مسلمان سرزمین شیوه کی ورود هموطنان هندوان و سکه شانرا در روزهای جشن ویساک به محل شیوه کی گرامی میداشتند.

چنانچه با فرارسیدن جشن ویساک دکان های بازار شیوه کی پر از خوردنی ها و شربنی باب مختلف النوع گردیده؛ دکانداران در این وقت در صورت نباریدن باران راهرو های مقابل دکانهای شانرا که محل عبور و مرور مردم بود، جاروب و آب پاشی میکردند. در این ایام در مجموع تمامی مردم محل به خصوص دهقانان و مالداران خوشی خاص خود شانرا میداشتند، چه در این هنگام بازار فروش مرغ، تخم مرغ و شیر، گرم و گرمتر میشد. مردم با ورود هموطنان هندوان و سیکه نسبت به ایشان سلام و ادای احترام میکردند و بعضی ها هم با الاثر شناخت قبلی با همدیگر مصافحه، احوالپرسی، روبروسی و بغل کشی میکردند (۱).

ولی با تأسف و اندوه فراوان که بعد از کودتای ثور و پدید شدن بی امنیتی فراگیر در کشور، مناطق مربوط به قریه بزرگ شیوه کی هم از این بی امنیتی بی نصیب نماند و هموطنان هندو و سکه هم به سبب بی امنیتی، دیگر نمی توانستند جهت برگزاری جشن ویساک به شیوه کی بروند.

در جنوب غرب قریه شیوه کی در پائین دامنه های کوه شاخ برنتی، قریه کهن دیگری وجود دارد بنام سهاک و باز هم بنا به روایات اهل خبره محل، در آن سالهای دوری- دور که میشود آنرا بالا تر از هزارو چهارصد سال قبل برآورد کرد پیروان آیین هندو از گوشه و کنار کابل مجالس عروسی جوانان شانرا در همین محل بر پا میکردند. آثار تاریخی ایکه در گذشته های نه چندان دور وطی یک دهه اخیر از محلات مذکور بدست آمده است بازگو کننده ثبوت روایت های مردم و تاریخ پر افتخار و غنی محلات مذکور میباشد. (۲)

آنچه در این جا قابل ذکر است، اینست که با در نظر داشت قدامت کهن نام و سرزمین شیوه کی باشندگان قراء دور و نزدیک آن هم در بیرون از محلات مربوط به قریه بزرگ شیوه کی خود شانرا اهل شیوه کی میخوانند. چه در گذشته های دور وقتی در همین محل فقط یک یا- دو قریه محدود وجود داشت و بعداً بنا به افزایش نفوس بخصوص طی چند صد و یا هزار سال اخیر آهسته، آهسته در نزدیکی های دور و نزدیک قریه مادر محلات نشیمن دیگری تهداب گذاری گردید، باشندگان محلات جدید الی زمانیکه قریه یا ده جدید التاسیس دارای نام و هویت مشخص میشد، جهت معرفی محل سکونت شان از نام قریه مادر استفاده میبردند. این معمول به گونه ای تاهنوز همچنان ادامه دارد و باشندگان قراء همجوار در بیرون از ساحه شیوه کی خودشان را ساکن شیوه کی معرفی میدارند تا سوال کننده را از جستجو بیرون کنند، زیرا نام شیوه کی یک نام آشنا برای تمام مردم افغانستان است. ولی در داخل قریه جات نسبت آشنایی مردم محل باقراء موجود هرکسی از محل سکونت خود- و قریه مشخص مربوط نام میبرد.

روی همین قدامت و تاریخ سرزمین شیوه کی وقتی در عصر رژیم امانی و در سال ۱۳۰۴ خورشیدی در یک تعمیر دولتی در قریه قلعه حسن خان علیا، واقع در دو کیلومتری شمال غرب شیوه کی مکتب ابتدائیه بی افتتاح شد؛ مقامات دولت وقت مکتب مذکور را بنام ابتدائیه شیوه کی یاد کردند. همچنان در اواخر دهه ۳۰ خورشیدی مرکز صحی که در همجواری قلعه غلام حسن خان تعمیر و افتتاح گردید باز هم بنام مرکز صحی شیوه کی مسمی گردید.

مردم شیوه کی بیشتر زراعت پیشه و مالدار هستند. وجود زمین های زراعتی و باغ های سبزو پر از میوه، جوی های آب و دریای خروشان یکی از صفات برتر سرزمین شیوه کی میباشد که با در نظر داشت آن در فصل تابستان بیشتر اهالی شهر کابل جهت تفریح و هواخوری به آن محل میشتابند. سیستم آبیاری و زراعت در این محل، همان سیستم آبیاری معمول و سنتی هزاران سال قبل میباشد. یعنی ایجاد بند های خاکی جهت ذخیره آب بالای دریای لوگر که ظرفیت ذخیره آب ناچیز و اندک را دارد و استفاده از گاو آهن جهت قلبه زمین. نبود سیستم مدرن آبیاری و بندآبگردان مدرن و بزرگ بالای دریای لوگر با عث آن میگردد تا در فصول زمستان و بهاران مقادیر عظیم آب بدون استفاده و ذخیره در دریای لوگر به هدر رود؛ این کمبود در فصل تابستان، بخصوص در خشکسالی ها سخت محسوس و شدیداً قابل افسوس میباشد.

در شروع دهه ۴۰ خورشیدی انرژی برق به قریه شیوه کی تمديد گرديد. ولی قراء اطراف ونزدیک به شیوه کی از نعمت برق محروم ماندند. به گونه مثال قریه « ده یعقوب » که فقط در فاصله دوصد متری شمال شیوه کی در جناح دیگر دریای لوگر واقع است، تا مدت مدیدی برق نداشت. موضوع تمديد برق به قراء اطراف قریه شیوه کی همیشه وعده سرخط انتخاباتی وکلای شوری در زمان رژیم پادشاهی المتوکل بود، ولی با وجود تلاش های بی حد و حصر، سپردن ده ها عریضه بمقامات صدارت، وزارت، شوری و ریاست و بالا وپائین تپیدن های فراوان ریش سپیدان و بزرگان قراء مذکور در امر تمديد انرژی برق به محل سکونت شان تا سقوط رژیم شاهی قریه های اطراف قریه شیوه کی از نعمت برق محروم بودند.

موجودیت لیسه شیوه کی در بالا بردن سطح دانش علمی و فرهنگی فرزندان ناحیه شیوه کی حتی محلات دورتر از آن نقش بارز و بسزایی داشته است. طوری که قبلاً یاد آور شدیم این لیسه در سطح یک مرکز تعلیمی ابتدائیه در هنگام پادشاهی شاه امان الله افتتاح وبعداً در هنگام صدارت مرحوم سردار محمد داوود خان در سال ۱۳۴۰ خورشیدی شاگردان مکتب مذکور به تعمیر جدیدی که به شکل پخته و فوق العاده اساسی و مدرن در مسیر سرک شیوه کی - کابل در نقطه سرحد میان دو قلعه حسن خان (علیا و سفلی) بنا شده بود، منتقل و همزمان سوبیه تعلیمی مکتب مذکور از ابتدائیه به متوسط ارتقا داده شد. متعاقباً بعد از تاسیس رژیم جمهوریت در کشور در سال ۱۳۵۲ بلا فاصله سوبیه تعلیمی آن به لیسه ارتقا داده شد و در همین مرحله مطابق به ریفورم بنیادی معارف که رژیم جمهوریت روی دست گرفته بود، جهت تکمیل کادر علمی مکتب مذکور "که مدت ها با کمبود کادر علمی دست وگریبان بود" فارغ التحصیلان پوهنخی های ساینس و ادبیات پوهنتون کابل به حیث استاد به لیسه مذکور گسیل داشته شد که این تغییر در امر بالا بردن سوبیه تحصیلی شاگردان تاثیر بس فراوانی داشت، چنانچه در سالهای ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ خورشیدی یعنی برای دو سال پی در پی اول نمره های عمومی امتحان کانکور شمول به پوهنتون ها در سطح افغانستان دو متعلم از فارغ التحصیلان صنف دوازدهم لیسه شیوه کی بنام های عبدالهادی و محمد نسیم معرفی شدند. تعمیر لیسه شیوه کی در ماه سنبله ۱۳۵۹ خورشیدی توسط گماشتگان تاریک اندیش دستگاه استخبارات نظامی پاکستان آی.اس.آی در یک عمل کاملاً خائنه و ضد ملی به آتش کشیده شد.

معلمین و استادان لیسه شیوه کی که بیشتر شان شهر نشین بودند؛ موجودیت زمین ها و باغ های سبز را در محل، موهبت الهی تلقی نموده و به شاگردان تلقین میکردند - که رفتن به یک باغ سبز و نشستن در زیر یک درخت صبر و تنفس از هوای پاک و مملو از آکسیجن که از خصوصیات باغ های سبز میباشد؛ توانایی حافظه را چند برابر ساخته و انسان آسانتر میتواند درس را فرا بگیرد.

درست بخاطر دارم که ماه حمل سال ۱۳۵۵ خورشیدی وایام جشن ویساک بود. ورود هموطنان هندو باور و سیکه - باتیز رفتار های شخصی و تاکسی های حامل شان از مقابل لیسه شیوه کی به سوی قریه شیوه کی ادامه داشت. من در آنوقت متعلم صنف دهم لیسه شیوه کی بودم، در همین هنگام در یک روز آفتابی بعد از ظهر جهت مطالعه و رسیده گی به درس مکتب و کارخانگی { که به اساس پالیسی جدید وزارت تعلیم و تربیه وقت جهت ارتقا سوبیه تعلیمی شاگردان مکاتب امتحان ماهوار و کارخانگی را جاگزین امتحانات چهارونیم ماهه و سالانه نموده بودند } به باغ سر سبزی بنام باغ مدیر یاسبین (۳) روانه شدم و... عصر - آفتاب نزدیک به غروب، در حال برگشت بودم. در جریان برگشت به طرف خانه با تعدادی از هم مکتبی ها در حدود سن و سال خودم از قریه های مختلف، که آنها هم کتابی در زیر بغل و جهت مطالعه به باغ مذکور آمده بودند؛ همراه شده و آرام آرام روانه خانه بودیم.

در مسیر راه کابل - لوگر درست در قسمتی که یک راه خامه و نسبتاً باریک از قلعه حسن خان علیا به سرک کابل - لوگر وصل شده است، یکی از بچه ها سنگی را گرفته به طرف مقابل اش پرتاب کرد؛ سنگ تصادفاً به پایه فلزی برق در کرد (قطعه زمین) شبدر اصابت، صدای (ترنگ) نسبتاً گوش خراشی به هوا بلند شد. در این جا همه بچه ها تصمیم گرفتیم که نشان بز نیم و نشان ما هم همان پایه برق در کرد شبدر بود. هر یک از بچه ها سنگ را گرفته و به طرف پایه برق نشانه می گرفتند، سنگ هر کسی که به پایه مذکور اصابت میکرد - دیگران برایش بیشک و مرحبا میگفتند. درست به خاطریم نیست چه مدتی مصروف این بازی بودیم، شاید - ده ، پانزده و یا هم بیست دقیقه. در این هنگام موتر تیز رفتار نسبتاً بزرگ و سیاه رنگی که از طرف لوگر بسوی کابل در حرکت بود، درست در مقابل محل تجمع ما در جناح راست در قسمت خامه سرک توقف کرد، مردی مسن - ملبس با دریشی سیاه رنگ از آن پائین شد و خطاب به ما گفت :

د پانو شمیره: له ۳ تر ۷

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

نزنین ، نزنین بچه هایم ، نزنین جان پدر!

در اینجا مرد به ما نزدیک تر شد و باز هم ادامه داد:

- چرا میزنین جان پدر! ای خو پایه برق اس با زدن شما زخمی میشه، داغ برمیداره، وزنگ میزنیش و باز در اندک باد و باران چپه، و برق ها قطع میشه، آنوخت شما هم بی برق میشین.

یکی از بچه ها در جواب به مرد موصوف که او را نمی شناختیم گفت:

- کاکا جان! ماخو برق نداریم .

در این جا مرد متعجبانه به طرف ما نگاه کرد و گفت :

- ای هیچ امکان نداره که پایه های برق از اینجا عبور کده باشه و شما برق نداشته باشین.

ما همه یکصدا گفتیم:

نی کاکا جان برق نداریم .

- پس شما شب بر روشنی از چی استفاده میکنین؟

ما باز هم همه یکصدا گفتیم :

- از الکین کاکا جان.

در این هنگام که وقت بر گشت مامورین از وظیفه به خانه بود، اتفاقاً ماموری سوار بر بایسکل در حال عبور بود، که توجه مردم صحبت ما را جلب کرد. مرد همصحبت ما دستش را به طرف مامور بایسکل سوار بلند نموده و خطاب به او گفت:

- بیا اینجا بچیم .

مامور بایسکل سوار که از اهالی قلعه حسن خان علیا بود به اسم عطا محمد دروزارت صحت عامه کار میکرد، با عجله از بایسکل پائین شد و بایسکلش را در گوشه یی ایستاده کرد و به طرف مرد آمد و با هر دو دست، دستان وی را گرفته بوسید؛ مرد بالمقابل سر مامور موصوف را بوسیده و احوالپرسی کوتاهی نمودند و بعداً مرد از مامور پرسید.

- ای پایه های برق به کجا رفته ؟

عطا محمد در حالیکه زیاد کوشش میکرد مؤ دبانه صحبت کند گفت:

- ای پایه های برق به طرف چهار آسیا(چهار آسیاب) تمديد شده سردار صاحب .

- کجا ها ره برق میته؟

- به شمول قریه چهار آسیا به قطعات عسکری برق داده شده.

- منطقه شما ره چطور؟

- صاحب ما برق نداریم.

- چرا مگه ای منطقه شیوه کی نیس؟ مه یادم اس که پانزده- شانزده سال پیش امرکدم که قریه شیوه کی ره برق بتن .

- صاحب، خود قریه شیوه کی برق داره؛ ولی ده بیرو ای منطقه هم بنام شیوه کی یاد میکنن ومیشناسن ، مگه ای دهات کوچک اطراف شیوه کی اس(در این وقت مامور موصوف دستش را جهت اشاره با لا برده و در حالیکه جهات مختلف را نشان میداد ادامه داد)اینجه که ما هستیم بنام قلاى خلف یاد میشه، اونجا کمی دورتر قلاى حسن خان علیاس، آنطرف قریه سیاه بینی اس، به او طرف دیگه قریه قلاى بغلک اس، آنجا را قریه ولایتی یا د میکنن، او طرف دیگه هم قریه نیازی اس. و...که هیچ کدام ای مناطق برق نداره .

در این وقت مرد رویش را به طرف موتر تیز رفتار حاملش دور داده و با صدای نسبتاً بلندی گفت :

بچیم چند ورق کاغذ سفید کتی یک قلم بیار !

من و شاید هم همراهانم که تا آنوقت متوجه همراه مرد موصوف نشده بودی؛ دیدیم که یک دختر در سنین نوجوانی ملبس به پتلون کوبای و پیراهن آبی رنگ از موتر پائین شد و یک دوسیه نازک را که در بین آن چند ورق کاغذ سفید بود به مرد پیش کرد ، مرد در حالیکه دوسیه را میگرفت به دختر (که شاید دخترش بود و یا هم نواسه اش و یا هم کدام خویش دیگرش) گفت :

- بچیم به کاکایت سلام بده.

د پانو شمیره: له ٤ تر ٧

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولۍ. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنیزې ډلېکونې د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

دختر رویش را به طرف عطا دور داده و سلام گفت و متقابلاً هم سلام علیکم شنید.

بعداً مرد کاغذ های سفید همراه با دوسیه و قلم را به مامور عطا داده، گفت :

- تماماً قریه جاتی که برق ندارند بنویس؛ و مامور عطا محمد مصروف نوشتن شد.

در این هنگام در فاصله چندصد متری دور تر از ما، دهقانی که مصروف بیل زدن مزرعه اش بود و از قرار معلوم جریاناتی را که در محل میگذشت از شروع زیر نظر داشت؛ بیلش را گذاشته و آهسته، آهسته خودش را به محل تجمع ما نزدیک ساخته و به مرد مذکور سلام علیکم گفت و خودش را معرفی نمود، دهقان مذکور به اسم حاجی عثمان که باشنده قلعه خلف بود و بین شصت الی هفتاد سال عمر داشت خواست که دستان مرد مصاحب را ببوسد ولی مرد نگذاشت که دهقان هم سن و سال خودش دستانش را ببوسد. بعد از احوالپرسی حاجی عثمان به مرد مصاحب که تا آنوقت برای ما ثابت شده بود که باید شخصیت مهمی باشد صحبت از مشکلات کمبود آب در فصل تابستان را نمود. در این جا بین دو نفر مذکور صحبت جامعی به ارتباط استفاده از آب های افغانستان به میان آمد. حاجی عثمان که فقط چند صنف ابتدایی را در عهد امانی درس خوانده بود، سواد کافی داشت؛ موصوف با وجود شغل دهقانی که روی زمین خودش کار میکرد؛ مردجهان دیده، خود ساخت، پر معلومات، دارای قوت افاده قوی و با احساسی بود؛ در مورد سیستم آبیاری محل وحتى ولایات همجوار و راه های استفاده اعظمی از آب دریای لوگر در امر زراعت در مسیر دریای مذکور، در حالیکه مصاحب اش سخت به او گوش داده بود معلومات میداد و در بسیاری موارد مرد مصاحب به حاجی میگفت (خیر ببینی حاجی صاحب اینچه ره نمی فامیدم)

من و همراهانم به این حرکات کاملاً حیران بودیم و بدرستی نمیدانستیم که مرد موصوف در حالیکه دو نفر از بزرگتر های حاضر او را می شناسند و برای او نهایت احترام قایل اند، کی است؟ ولی فقط این موضوع به مغز من خطور کرده بود که مرد مذکور باید یکی از رجال مهم دولتی باشد. رئیسی باشد و یاهم وزیر ی ولی به صورت مشخص چه کسی؟ او را نمی شناختم، زیرا در آنوقت تلویزیون نبود، و اگر هم میبود مابرق نداشتیم؛ با روزنامه ها و جراید در حالیکه در یکی از مکاتب اطراف شهر کابل درس میخواندیم آشنایی نداشتیم. تا عکس های رجال مهم دولتی را در آنها میدیدیم.

ولی من فکر میکردم که چهره مرد برای من آشنا است. گاهی تصور میکردم که همان عکس بزرگ با قاب رنگ طلایی که در اتاق مدیریت مکتب بالای سردمیر بدیوار نصب است؛ شاید عکس همین نفر باشد. ولی باز به خود میگفتم، نه آن عکس متعلق به داوود خان است، چطور امکان دارد که داوود خان بدون نگهبان و همراه از شهر بیرون شود. به خاطر داشتم وقتی ظاهر شاه جهت شکار مرغابی به چمن آب ایستاده قلعه میآمد تعدادی نگهبانان و عساکر وی را همراهی میکردند. حالاهم که داوود خان اتوریته و پرستیژ بمراتب بالاتر و بیشتر از ظاهر شاه را داراست، غیر ممکن است که بدون عساکر و نگهبانان وحتى بدون موتروان به تفریح و هواخوری برود. با این تصور، فکر میکردم - اشتباه میکنم. نه - نه این مرد داوود خان نیست.

صحبت میان حاجی عثمان و طرف مقابل روی مسایل جلوگیری از به هدر رفتن آبیهای افغانستان به درازا کشید؛ مرد ناشناس سخن از ساختمان بند های آبگردان بزرگ در نقاط مختلف کشور و استفاده از میلیون ها هکتار دشت در امر زراعت و جلوگیری از جریان آب به کشورهای بیگانه و استفاده کامل آن در داخل کشوری زد و همزمان به حرف های حاجی که معلوم میشد برایش جالب است، دقیقاً گوش میداد. بالاخره روی مشکل کم آبی محل هر دو به این نقطه توافق داشتند که اعمار بند آبگردان بالای دریای لوگر در دشت خروار ولایت لوگر میتواند زمین های مسیر دریای مذکور را از کم آبی در فصل تابستان نجات دهد. ما چهار نفر هم مکتبی ها در حالیکه معنی بسیاری سخنان آنها را در آنوقت نمیدانستیم آرام متوجه سخنان آنها بودیم و مامور عطا در حالیکه نوشته مورد نظر را تمام کرده بود با احترام کامل آنطرف انتظار میکشید، هوا کم کم در حال تاریک شدن بود. در این وقت دختر همراه مرد موصوف برای بار دوم از موتر خارج شده و به صدای نسبتاً بلند چنین گفت :

بابه جان- هوا تاریک میشه، توگفتی که ده(در) برگشت از لوگر به شیوه کی، به میله ویساک سردارها هم میریم، چه وخت دیگه؟ (۴) .

مرد رویش را به طرف دختر بر گشتانده وگفت:

- جان پدر، حالی دیگه نا وخت شده، باز سال دیگه بخیر، حالی باید خانه بریم.

مداخله دختر مثل اینکه رشته سخنان آندو را برید و مرد در حالیکه دستان حاجی را با هر دو دست گرفته بود این سخنان آخروی را کاملاً بخاطر دارم که گفت :

- حاجی صاحب خیر باشه، اگر خداوند (ج) بما توفیق و قدرت بته یک قطره او (آب) خوده نه خات ماندیم که به بیرو (بیرون) بره و از همه اش ان شاء الله در داخل کشور استفاده خات کدیم .

مرد در حالیکه میخواست با حاجی خداحافظی کند حاجی وی را به نان شب دعوت کرد و مرد در جواب گفت :

- حاجی صایب حالی که تره شناختم ماندن والايت نيستم، شب نی که شب ها مهمان ات خات شدم .

مرد موصوف که در شروع یک سلام علیکی مختصر با حاجی نموده بود ، خدا حافظی مفصلی با حاجی نمود مثل اینکه وی را از سالها قبل میشناسد و با هم دوست و آشنا هستند. بعد از خدا حافظی با حاجی مرد کاغذ ها را از دست مامور عطا گرفته و از وی پرسید:

جان پدر کل قریه های بی برقه نوشته کدی؟

مامور عطا در جواب گفت:

- بلی صاحب.

و با مامور عطا دست خدا حافظی داد ، مامور عطا خم شده دست مرد موصوف را برای بار دوم بوسید و مرد هم سر مامور را بوسید ، بعداً ما هر یک جداگانه با پیروی از مامور عطا دست مرد موصوف را بوسیدیم و وی سر ما را بوسیده از وی خدا حافظی نمودیم؛ بعداً مرد مستقیماً به طرف موترش رفت. وقتی دروازه موترش را باز میکرد دست راستش را به طرف ما بلند نموده و به عنوان خدا حافظی شور داد و بعد داخل موتر شده؛ در عقب اشترنگ قرار گرفت- موتر را به حرکت در آورده و آنجا را ترک نمود.

با رفتن مرد موصوف مامور عطا رویش را به طرف حاجی عثمان دور داده او از او پرسید:

- حاجی صاحب ای اینکه چی میکند؟

حاجی در حالیکه رویش به طرف مامور عطا بود با دست راستش به طرف ما بچه ها اشاره نموده و گفت :

- اینه همی بچا شوخی میکند و پایه برقه به سنگ میزند؛ او موترشه ایستاده کد که بچا ره نصیحت کنه.

مامور عطا که مرد شوخ طبیعی بود رویش را به طرف ما نموده و گفت:

او بچا شما چرا ایطو کاره میکنین؟، چرا پایه برقه به سنگ میزدین ؟ ای نفره شناختین؟ ای داوود خان بود، حالی پدرهای گل تانه بندی میکنه .

در این هنگام حاجی عثمان با خنده به مامور عطا گفت :

- عطا جان بچهاره آزار نتی ، پدرای بچا بندی نخات شد ، ولی ما صایب برق خات شدیم .

- حاجی صاحب مشکل است آدم باور کنه، نشه که لست دست خط مه هم مثل وعده های وکلای شوری دوره ظاهر شاه به تاق نسیان سپرد شوه .

- عطا جان یاد ظاهر شاه به خیر ، ولی ای آدمه نمیشه با ظاهر شاه مقایسه کرد ای آدم جدی و کارکن اس .

ما از آنچه که اتفاق افتاده بود گیج و حیران بودیم، من تصور میکردم آنچه اتفاق افتاده شاید خواب می بینم ، ولی آن اتفاق کاملاً یک واقیعت بود.

هوا کاملاً شام و نسبتاً تاریک شده بود، همه با هم خدا حافظی نموده و به خانه های خود روان شدیم .

بلی هموطن عزیز!

هنوز یک هفته از آن ماجرا نگذشته بود که هیئتی متشکل از انجیران وزارت آب و برق جهت سروی تمديد و تأمین برق به قراء اطراف قریه شیوه کی آمد . کار سروی، دیزاین، و منتاژ تمديد برق قریه های اطراف قریه شیوه کی نزدیک به دو سال به طول انجامید. در بهاران سال ۱۳۵۷ هجری شمسی این کار نزدیک به پایان بود که سر انجیر منتاژ شبکه برق مذکور گفته بود: قرار است جریان برق در قراء مربوط در جشن پنجمین سالروز تاسیس جمهوریت بدست رئیس جمهور افتتاح شود. ولی ...

تاریخ کشورهای جهان نشان داده است که رهبران آگاه، وطنپرست و کارکن میتوانند مردم و کشورشانرا به سوی استقلال ملی شگوفای اقتصادی و رفاه همه گانی سوق دهند. مطالعه و چشمدید از سوابق کارکردگی مرحوم محمد داوود

به حیث صدراعظم در دهه پنجاه میلادی و مدت کوتاهی هم به حیث رئیس دولت و رئیس جمهور افغانستان در دهه هفتاد میلادی نشان داد که محمد داوود از تبار آن مردانی بوده است که جداً مصمم به دستیابی کامل کشور و مردم اش به استقلال ملی و رفاه همه گانی بود، ولی قبل از رسیدن به این آرزوی مقدس و دیرینش درسحرگاه هشتم ثور سال ۵۷ عصیانگران کودتای ۷ ثور بداخل ارگ ریاست جمهوری ریختند و در حالیکه صد درصد میتوانستند از قتل داوودخان و همراهنش پرهیز نمایند، وی را همراه با تمام اعضای خانواده اش نامردانه و خائینانه به قتل رسانیدند. و تراژدی تاریخ یکباردیگر و بگونه دیگر تکرار شد. داغ سقوط رژیم امانی هنوز از سینه ها و جگر های مردم ما رفع نشده بود و گذشت زمان ثابت ساخت که درسحرگاه خونین هشت ثور ۵۷ ملت افغان یکی دیگر از خدمتگاران صادق و وطنپرست اش را از دست داد. محمد داوود به جرم خدمت به وطن و نپذیرفتن طوق غلامی سوسیال امپریالیزم روس از طرف تعدادی از نامردان عقده مند، همراه با تمام اعضای خانواده اش معصومانه تیرباران گردید. روح شان شاد باد. این بود خاطره مفصل و زنده از یک برخورد تصادفی بنده در هنگام نوجوانی با شهید داوود خان، ابر مرد کشور ساز و یا هم بقولی دکتاتور سرک ساز.

توضیحات:

۱- مردم شیوه کی از سابق با هموطنان هندویاور و سیکه— آشنایی و رفاقت داشته اند، علت این آشنایی را بر علاوه در ریشه های هموطن بودن، میتوان در حضور یافتن گاه گاهی هموطنان منکور در شیوه کی در برسر رسانیدن مناسک مذهبی شان جستجو کرد. علت دیگر این آشنایی در این است که تعدادی از دهقانان قریه شیوه کی و قریه های مجاور آن بالای زمین های برادران هندو و سیکه— کار میکنند. هندو ها و سیکه— های کابل جایداد های زیادی در ساحه شیوه کی داشته اند که تعدادی از آنها جایداد های شانرا به خصوص در سی سال اخیر به فروش رسانیده اند. ولی هنوز هم در این ساحه فمیل های بنام (رام چند) و (دونی چند کپور) در ساحه غرب شیوه کی (که امور زراعت آنرا باشنده گان قریه سهاک به عهده دارند) مالک ساحه ای به اندازه چهل جریب " معادل هشت هکتار " زمین زراعتی میباشند.

۲- به ارتباط آثار تاریخی بدست آمده از سرزمین شیوه کی در دهه هفتادمیلادی و قبل از آن که رسماً به اجازه دولت افغانستان صورت گرفته است در سایت های مختلف انترنتی معلومات ارائه شده است.

ولی کاوش های زردانه که توسط زردان خارجی و چاکران خائین محلی شان در جریان سالهای دهه نود میلادی در گوشه و کنار کشور ما از جمله در ساحات مختلف شیوه کی صورت گرفته تاکنون قسماً مردم و ملت ما از این کاوشها و بیغارت رفتن آثار تاریخی بدست آمده از محلات مربوط به شیوه کی آگاهی ندارند. مرحوم شاه زمان و ریخ استانیزی در کتاب اش (از پاتک شاهی تا کبیل شاهی) از کشف یک پطنوس طلایی قدیمی در منطقه سهاک شیوه کی در نیمه دوم دهه نود میلادی یاد آوری نموده است. ولی بنا به گفته شاهدان عینی کشفیات و دزدی های که در این منطقه در جریان دهه نود میلادی صورت گرفته است بسیار بسیار بالا تر با ارزش تر و بیشتر از کشف یک پطنوس طلایی بوده است.

همچنان بنا بر چشمدید اهالی در محل دیگری از ساحه شیوه کی در ده یی بنام قلعه محسن واقع در دامنه های جناح شمالی منار چکری و درست در دو کیلو متری جناح جنوب غرب قریه کمری نزدیک به زیارت شیخ عادل بابا در نیمه دوم دهه نود میلادی کاوش های زردانه در سطح گسترده ای صورت گرفته و مقدار زیادی از آثار تاریخی فوق العاده با ارزش از محل منکور کشف و به سرقت رفته است.

۳- در مسیر شاهراه کابل لوگر گذشته از منطقه بینی حصار و ولایتی به طرف جنوب و در رأس پوزه کوه سیاه بینی باغ فوق العاده سر سبز، قشنگ و افسانوی وجود داشت بنام باغ مدیر یاسین که هزاران درخت میوه، زینتی و بته های مختلف گل در آن موجود، و سه جوی آب روان در آن جاری بود. در اخیر هفته ها و روز های جمعه ده فامیل شهر نشین برای تفریح و میله به آن محل میشتافتند. که بعد از کودتای خونین و نامیمون هفت ثور پنجاه و هفت این باغ با حفظ سرسبزی و خرمی خویش به باغ متروکی تبدیل شد. ولی در جریان سالهای دهه نود میلادی و آغاز جنگ میان تنظیم ها و تنظیمها و طالبان این باغ محل تقاطع خط اول گروه های متخاصم بود؛ که در اثر اصابت هزاران بم، راکت و مرمی، سرسبزی باغ همراه با درختان چند صد ساله اش به خاک و خاکستر مبدل گردید. حالا از باغ منکور فقط نامی بجا مانده است و از زمین آن در کشت زراعت کار گرفته میشود.

۴- مردم کابل گاهی به برادران سیکه— سردار خطاب میکنند.

د پانو شمیره: له ۷ تر ۷

افغان جرمن آنلاین په درنیت تسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولئ